

فلاخن

شماره‌ی سیزدهم

از یونان، برای یونان

پیروزی سیریزا در یونان: تأیید یا رد اصلاح‌طلبی انتخابات‌محور در ایران؟

بهنام امینی

درس‌های یونان

هژیر پلاسچی

ΣΥΡΙΖΑ



پیروزی سیریزا در یونان: تأیید یا رد
اصلاح طلبی انتخابات محور در ایران؟
بهنام امینی

پیروزی ائتلاف چپ رادیکال یا «سیریزا» در انتخابات پارلمانی یونان و آزادی شهر کوبانی توسط "یگان‌های مدافع خلق"، جدای از برانگیختن امید در جنبش‌های آزادیبخش و مترقی، به بحث‌هایی دور و دراز حول موضوع استراتژی مبارزاتی در میان جنبش چپ جهانی دامن زده است. در این میان گرایشی از چپ ایرانی که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ به قافله‌ی اصلاح‌طلبان پیوسته و به روحانی رأی داده است، موفقیت سیریزا در انتخابات را تبدیل به محملی برای توجیه سیاست انتخابات محوری در وضعیت سیاسی اکنون ایران کرده است. پیش از این تقویت جامعه‌ی مدنی را هم به عنوان یکی از نتایج شرکت در انتخابات و پیروزی کاندیدای مطلوب نسبی یعنی روحانی دانسته بودند. مولانا قرن‌ها پیش گفته بود که "اشتراک لفظ دائم رهن است" و آنتونیو گرامشی هم در قرن گذشته‌ی میلادی هشدار داده بود که "همسانی واژه‌ها به معنای همسان بودن معانی نیست"^۱. تذکرات اینچنینی از آن رو اهمیت دارند که قادر هستند ریشه‌های شناخت سطحی و در نتیجه، در این مورد مشخص، عمل سیاسی مسأله‌ساز را نشان دهند. بر زبان آوردن مفاهیم و واژه‌هایی همچون دولت، جامعه‌ی مدنی، اصلاح‌طلبی و انتخابات در جغرافیاهای متفاوت به معنای یکسان بودن واقعیت و کارکرد آنان نیست. شکی نیست در دنیایی که سرمایه‌داری جهانی به طور فزاینده‌ای همه جا را در بر گرفته و تقریباً هیچ نقطه‌ای از کره‌ی خاکی یافت نمی‌شود که به نوعی وارد زنجیره‌ی انباشت و گردش سرمایه نشده باشد، روند غالب رو به همسان شدن ماهیت ساختارهای اجتماعی دارد. با این حال، هنوز تنوع در آرایش نیروهای اجتماعی و تکرر روابط قدرت در سطوح ملی و بین‌المللی ما را وادار می‌دارد که در مقام تحلیل و در استفاده از مفاهیم و واژه‌ها دقت و احتیاط لازم را به خرج دهیم.

استراتژی یا تئوری: اولویت با کدام است؟

تجویز استراتژی سیاسی مشخصی که در جای دیگری و توسط گروهی سیاسی با ایدئولوژی مشابه اتخاذ شده و نتایج مثبتی به بار آورده، یادآور سال‌های ابتدایی پس از پیروزی انقلاب اکتبر در اروپا و مباحث جاری در میان جنبش کارگری است. موفقیت بلشویک‌ها در به ثمر رساندن انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی، بخشی از سازمان‌های سیاسی چپ در اروپا را به این نتیجه رساند که زمان برای انقلاب در اروپا هم فرا رسیده و می‌بایست همچون بلشویک‌ها با عملیات قهرآمیز انقلابی توسط اقلیتی سازمان یافته دولت را در سرمایه‌داری‌های غربی به دست گرفت. از قضا لنین و تروتسکی از جمله کسانی بودند که به شدت با چنین رویکردی مخالف بودند و دلیل آن را تفاوت ساختاری جامعه‌ی روسیه تزاری با سرمایه‌داری‌های صنعتی اروپا می‌دانستند. لنین به طور مشخص یادآور شد که وقوع انقلاب در روسیه مدیون ضعف مفرط دولت تزاری و تکامل نیافتگی آن در معنای مدرن کلمه و در نتیجه امکان سازماندهی گسترده‌ی توده‌ها در مناطق حاشیه‌ای بود. در حالی که دولت در سرمایه‌داری‌های اروپایی تکامل یافته‌تر بود و طبقه‌ی کارگر هم سازماندهی بیشتری داشت. به همین دلیل لنین تز "جبهه‌ی متحد" را در مقابل ایده‌ی عمل انقلابی اقلیت پیشنهاد کرد که بنا بر آن پیش از تسخیر دولت می‌بایست از حمایت فعالانه‌ی اکثریت طبقه‌ی کارگر مطمئن شد. لنین حتی این تصور غالب که انقلاب اکتبر توسط اقلیتی سیاسی به ثمر رسیدار رد کرد و به نوعی تز "جبهه‌ی متحد" را با فرمی متفاوت در تجربه‌ی انقلاب اکتبر هم صادق دانست. او در نطقی در کنگره‌ی سوم انترناسیونال در پاسخ به تراچینی، نماینده‌ی حزب کمونیست ایتالیا، گفت: "در روسیه ما حزب کوچکی بودیم ولی ما اکثریت نمایندگان شوراهای کارگری و دهقانی سراسر کشور را همراه خود داشتیم... ما تقریباً نصف ارتش را با خود داشتیم، که در آن زمان حداقل ده میلیون نفر بودند. آیا شما نصف ارتش را پشت خودتان دارید؟" ۲ بعدها گرامشی دیدگاه لنین را غنای بیشتری بخشیده و به آن شکل نظری منسجمی داد. گرامشی معتقد بود که پس از سال ۱۸۷۰ در ایتالیا و به طور کلی در اروپا پس از کمون پاریس، شاهد انفجار و گسترش بی‌سابقه‌ی سازمان‌ها و نهادهای جامعه‌ی مدنی هستیم که شکل متمایزی به آرایش قوا در جامعه‌ی مدرن سرمایه‌داری داده‌اند و همچون استحکامات دفاعی برای دولت عمل می‌کنند. از نظر او دولت دیگر نه بر فراز جامعه بلکه در دل جامعه حضور دارد. بر خلاف تصور لیبرالی و عموماً غالب که جامعه‌ی مدنی را حوزه‌ای منفک از دولت و محل فعالیت آزادانه می‌داند، گرامشی جامعه‌ی مدنی را جزئی از دولت می‌دانست که همواره در معرض مداخلات قوای حکومتی است. مفهوم دولت

فراگیر یا تام و تمام^۳، دولت را ترکیبی از جامعه‌ی سیاسی (قوای اجرایی و قانون‌گذاری و نظامی که مبتنی بر اجبار شهروندان به فرمانبرداری هستند) و جامعه‌ی مدنی (مجموعه‌ای از نهادها و سازمان‌های خصوصی که شهروندان با انتخاب شخصی در آنها شرکت می‌کنند) می‌داند که طبقه‌ی حاکم پس از دست‌بالا پیدا کردن در جامعه‌ی مدنی و جلب رضایت و حمایت اکثریت یا، به بیانی دیگر، هژمونیک شدن، قدرت را در سطح جامعه‌ی سیاسی و کلیت دولت کسب می‌کند. در واقع دولت فراگیر از نظر گرامشی همان "هژمونی محافظت شده توسط اعمال زور است."^۴ با این اوصاف، انتخابی بودن نهادهای جامعه‌ی مدنی امکان مقاومت را از طریق شکل دادن به هژمونی متفاوتی از هژمونی طبقه‌ی حاکم از نظر شکل و محتوا فراهم می‌کند. به همین دلیل است که از نظر گرامشی طبقات فرودست می‌بایست با اتخاذ "نبرد موقعیت" ابتدا در جامعه‌ی مدنی هژمونی خود را اعمال کرده و سپس قدرت سیاسی و دولت خود را مستقر کنند. در غیر این صورت، هرگونه به دست گرفتن موفقیت‌آمیز قدرت دولتی پیش از کسب هژمونی در جامعه‌ی مدنی نتیجه‌ای جز شکست زودهنگام نخواهد داشت. با اتکای به چنین تحلیلی گرامشی بر این باور است که "در غرب رابطه‌ای مناسب بین دولت و جامعه‌ی مدنی وجود دارد" در حالی که "در روسیه دولت همه چیز بود و جامعه‌ی مدنی بدوی و ژلاتینی بود"^۵ همه چیز بودن دولت در روسیه نه به معنای فراگیر و قدرتمند بودن آن بلکه برعکس به معنای هژمونیک نبودن و در نتیجه ضعیف بودن آن بود. از این رو، و در غیاب نهادهای جامعه‌ی مدنی که همچون سپر دفاعی دولت عمل می‌کنند، فتح انقلابی و بی‌واسطه یا "نبرد مانوری" در چنین زمینه‌ای میسر بود.

هدف از پیش کشیدن نظریه‌ی سیاسی گرامشی یادآوری این مسأله بود که در درجه‌ی اول هر استراتژی سیاسی از تئوری سیاسی مشخصی نشأت می‌گیرد که آن تئوری هم به نوبه‌ی خود از تحلیل واقعیت عینی ناشی می‌شود و نه بالعکس. در درجه‌ی بعدی تحلیل گرامشی چارچوبی کلی برای فهم ساختار سیاسی-اجتماعی فراهم می‌کند که بنا به مقتضای جامعه‌ی مدنی در دست مطالعه عناصری به آن اضافه یا از آن کم می‌شود.

دولت و جامعه‌ی مدنی در ایران

به نظر می‌رسد که طرفداران ایده‌ی مداخله و مشارکت فعالانه در انتخابات هیچگونه تحلیل مدون و مشخصی از ساختار دولت و جامعه‌ی مدنی در ایران ندارند و به همین دلیل با مشاهده‌ی هرگونه پدیده‌ای که کمترین مشابهت، حتی لفظی، با پروژه‌ی آنها دارد عنان از کف ربوده و آن تجربه را مهر

تأییدی بر انتخاب خود قلمداد می‌کنند. تجربه‌ی سیریزا در دل نظامی لیبرال-دمکراتیک رخ داده که انتخابات صرفاً آخرین حلقه از زنجیره‌ی طولانی کار تشکیلاتی و سازمانده‌ی توده‌ای در بطن جامعه‌ی مدنی است. اگر چه تاریخ سوسیال دمکراسی در اروپا ثابت کرده که توسل به انتخابات آزاد در مفهومی لیبرال-دمکراتیک منجر به تحولی انقلابی نخواهد شد و از همین رو نباید درباره‌ی کارکرد و اثرات انتخابات متوهم شد، با این حال این حقیقت نافی وجود واقعیت حوزه‌ی گسترده‌ای به نام جامعه‌ی مدنی نمی‌شود که شامل احزاب سیاسی، انجمن‌های فرهنگی، سازمان‌های اجتماعی، اتحادیه‌ها، رسانه‌ها، مدارس و غیره است. چنین ساختار اجتماعی-سیاسی‌ای بسیار متفاوت است از جامعه‌ای همچون ایران که به سختی می‌توان چیزی به نام جامعه‌ی مدنی را در آن تشخیص داد چه رسد به آنکه از تعیین‌کنندگی و اثرگذاری آن حرف زد. انتخابات در جامعه‌ای همچون یونان و امثال آن صرفاً مکانیسمی برای ترجمه‌ی اراده‌ی جمعی و سازمان‌یافته در جامعه‌ی مدنی به زبان قدرت سیاسی است. به بیانی دیگر، انتخابات صرفاً کانالی است که نیروی سیاسی برآمده از، به قول گرامشی، "دستگاه هژمونیک" یا مجموعه‌ی نهادسازی‌ها و فعالیت‌های ایدئولوژیک و سیاسی، حضور خود را در دولت به معنای قوای حکومتی تثبیت می‌کند. در حالی که در ایران انتخابات تقریباً یگانه شکل "موجود و مجاز و محبوب" عمل سیاسی است و بر سر این نکته بلوک قدرت حاکم و اکثریت سرکوب شده به توافقی نانوشته به سود تداوم انحصار قدرت در دستان این بلوک رسیده‌اند. اعتبار و اهمیت بیش از اندازه‌ای که به دلایل متفاوت از سوی حکومت و مردم به انتخابات داده شده موجب شده است که امر بنیادین تشکیل دستگاه هژمونیک و سازمانده‌ی توده‌ای در جامعه‌ی مدنی نادیده انگاشته شده و به همین دلیل هرگونه نفوذ در ساختار حکومت نتیجه‌ای جز به بن بست رسیدن تحقق خواسته‌های دمکراتیک نداشته و ندارد. در اینجا است که ایدئولوژی اصلاح طلبی حکومتی کمک‌رسان فعالیت‌های تبلیغاتی و سیاسی بلوک قدرت حاکم در بسط هژمونی‌اش می‌شود زیرا که این ایدئولوژی مبتنی است بر القای بی‌نیازی به کنش فراانتخاباتی و عدم دخالت دادن و سازمانده‌ی مردم در فرایند مبارزه‌ی سیاسی. اما آیا اثبات قیاس‌ناپذیری ساختاری ایران و لیبرال-دمکراسی‌های اروپایی به معنای یکسانی مختصات تعاملات دولت و جامعه‌ی مدنی در ایران امروز و روسیه‌ی تزاری است؟

در ظاهر امر اینگونه به نظر می‌رسد که دولت یا حکومت در ایران در همه جا حضور دارد، به معنایی دقیق‌تر، دولت همه چیز است اما قطعاً این به معنای ضعیف بودن دولت، در معنایی که گرامشی به دولت تزاری نسبت می‌دهد، نیست. از یک سو دستگاه‌های ایدئولوژیک و تبلیغاتی

جمهوری اسلامی از ماشین تبلیغاتی عریض و طویل ملی و بین‌المللی صداوسیما گرفته تا نهادهایی همچون سازمان تبلیغات اسلامی، شبکه‌ی مساجد و انواع و اقسام نشریات و انجمن‌ها و سازمان‌های ریز و درشت فرهنگی و هنری با اتکا به سرمایه‌گذاری‌های گسترده و به شکلی بی‌وقفه، در حال تولید و تکثیر محتوای ایدئولوژیک خاصی در راستای بازتولید نظم موجود هستند. از دیگر سو، در دوره‌های مختلف تاریخ پس از انقلاب، نهادهایی همچون جهاد سازندگی، کمیته‌های انقلاب اسلامی، پایگاه‌های بسیج، بنیاد شهید، کمیته‌ی امداد و غیره مستمرا در کار جذب نیرو و سازماندهی اقشار مختلف اجتماعی به ویژه طبقات پایینی بوده‌اند. به عبارتی دیگر، بلوک قدرت حاکم همواره نبرد هژمونیک در دل جامعه را جدی گرفته و از قبل آن سپری دفاعی، استوار بر رضایت لایه‌هایی از جامعه و، با استفاده‌ی حداقلی از خشونت بنیان گذاشته است. با این حال هنوز با جامعه‌ای مدنی متشکل از نهادهای متعدد و متکثر "خصوصی" که امکان فعالیت نسبتا آزادانه و مبتنی بر انتخاب شخصی را به شهروندان برای فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌دهد طرف نیستیم. نیازی به گفتن نیست که در بعضی فضاها شاهد شکل‌گیری عناصری از جامعه‌ی مدنی که در حال ساختن هژمونی متفاوتی هستند بوده‌ایم. دستگاه تبلیغاتی حکومتی، به طور مشخص، در سال‌های گذشته از سوی شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنت با چالش هژمونیک جدی و پرقدرتی مواجه شده است اما خصلت مجازی و عدم تعین سیاسی و سازمانی این جریان مانع قلمداد کردن آن به عنوان جامعه‌ی مدنی قدرتمندی شود. علاوه بر این، جامعه‌ی سیاسی یا حکومت که بر محور قوای قهریه و قوانین الزام‌آور می‌چرخد، ساختاری پیچیده و چندلایه از نهادهای سیاست‌گذاری، نظامی، امنیتی و قضایی دارد که برآیند نهایی آن تداوم منافع بلوک قدرت حاکم از طریق هر چه خنثی‌تر ساختن نهادهای انتخابی حکومتی و محدودتر ساختن امکان‌های فعالیت آزادانه در جامعه‌ی مدنی است. گزاف نیست اگر ادعا کنیم که توصیف مارکس از رابطه‌ی دولت و جامعه‌ی مدنی در فرانسه‌ی تحت حاکمیت لویی بناپارت به شکلی موجز دولت فراگیر ایرانی را وصف می‌کند. "دولت جامعه‌ی مدنی را از فراگیرترین حالات حیاتش تا بی‌اهمیت‌ترین تحرکات آن، از عام‌ترین وجوه وجودش گرفته تا زندگی خصوصی افراد، در قید فشار، نظارت، قاعده‌مندی، مدیریت و نظم مد نظر خود قرار داده است" ۶ بنابراین در ایران با "دولتی فراگیر" طرف هستیم که در آن به دلایل تاریخی و ساختاری رابطه‌ای به شدت نامتقارن از حیث توازن قوا میان جامعه‌ی سیاسی و جامعه‌ی مدنی برقرار است و کارکرد کلی آن، به قول نیکوس پاولانزاس، سروسامان دادن به هژمونی طبقه‌ی حاکم و به هم ریختن و سنگ اندازی در راه تشکیل یابی طبقات فرودست است.

در چارچوب چنین روابط قدرتی و با در نظر داشتن رابطه‌ی به غایت نامتعادل قوای حکومتی و جامعه‌ی مدنی که خود را در ساختار دولت به شکل تعدد نهادهای سرکوب و نظارتی نشان می‌دهد، انتخابات صرفاً به تقسیم مواضع قدرت در میان اعضای بلوک قدرت حاکم و در عین حال نمایش پایگاه اجتماعی این بلوک در میان توده‌ها می‌انجامد. در حالی که مردم حتی قاصر از تضمین کردن صحت شمارش آرا در انتخابات هستند چه رسد به آنکه تغییری در روابط قدرت دهند و جایگاهی در جامعه‌ی سیاسی برای خود دست و پا کنند. حتی اگر موقعیتی فراهم شود و نیرویی سیاسی در حکومت اندکی به سوی منافع فرودستان میل کند، نهادهای نظارتی عرصه را بر آن تنگ کرده و زمین‌گیرش خواهند کرد.

طرحی کلی برای استراتژی جایگزین

ساختار دولت و نهادهای شدن چیرگی قوای حکومتی بر، و در، جامعه‌ی مدنی در ایران نشانگر این حقیقت است که ساختار کنونی راه را بر دمکراتیزاسیون و در هم شکسته شدن انحصار ثروت و قدرت و در نهایت برآورده شدن خواست‌های گسترده‌ی اکثریت بی‌قدرت بسته است. در چنین وضعیتی تنها راه واقعی تغییر روابط قدرت، سازمان‌یابی تمامی گروه‌ها و طبقات فرودست است که به نوبه‌ی خود متضمن برساختن دستگاهی هژمونیک برای استیلا بر جامعه‌ی مدنی و در نهایت تغییر دولت است. ناگفته پیداست که مراد از سازمان‌یابی اصلاً و ابداً اقناع افکار عمومی و جذب حمایت اکثریت آنگونه که در انتخابات رخ می‌دهد نیست. مسأله دقیقاً در فرارفتن از چنین درک سطحی‌ای از فعالیت هژمونیک است. دستگاه هژمونیک مستلزم به وجود آوردن نهادهای جدید برای آموزش، سازماندهی و بسیج توده‌ای است که علی‌القاعده فرایندی طولانی مدت است. در این مسیر تمامی جنبش‌ها و گروه‌ها و طبقات اجتماعی تحت ستم و به حاشیه رانده شده از قالب منافع گروهی - صنفی خود خارج شده و به جنبش عمومی فرودستان متصل می‌شوند. از این رهگذر فرودستان یا مردم به دلیل مشارکت فعالانه به قدرت اجتماعی خود پی برده و از فرم توده‌ی بی‌شکل و سیاهی لشکر انتخاباتی خارج می‌شوند. جنبش سبز جرقه‌ای در این جهت بود زیرا که در مقطعی شاهد تأکید بر اثرگذاری قدرت اجتماعی فرودستان در جامعه‌ی مدنی بودیم. اما آن تجربه از یک سوبه دلیل تفوق نگاه اصلاح طلبانه که بر پیوندهای تاریخی - سیاسی خود با بلوک قدرت حاکم تأکید می‌کرد و همواره به اسم نمایندگی منافع عمومی و خیر جمعی، منافع گروهی خود را اولویت می‌بخشد و از سوی دیگر به دلیل عدم آمادگی ایدئولوژیک و استراتژیک در سطح

رهبری در نهایت در دل روابط قدرت حاکم ادغام و هضم شد. درباره‌ی خطوط کلی و جزئیات استراتژی بدیل بسیار بیش از اینها می‌توان و باید نوشت اما مسأله‌ی حیاتی و قدم اول آن است که بر سر ضرورت هژمونیک شدن ایده‌ی اتحاد فرودستان و فرارفتن از اصلاح طلبی انتخابات محور به توافقی همه جانبه رسید.

پانوشت ها:

- ۱ آنتونیو گرامشی، برگزیده دست‌نوشته‌های زندان، ۱۹۷۱، ص ۴۵۶
- ۲ لنین به نقل از پری اندرسون، تناقضات آنتونیو گرامشی، نیو لفت ریویو، شماره‌ی ۱۰۰، ۱۹۷۶، ص ۴۸. مقاله‌ی اندرسون یکی از مهم‌ترین و پرخواننده‌ترین منابع برای فهم اندیشه‌های گرامشی در دنیای انگلیسی‌زبان است. با این حال و به ویژه در میان متخصصان ایتالیایی زبان گرامشی با انتقادات فراوانی مواجه شده است. کتاب پیتر توماس که مشخصاتش در ادامه خواهد آمد، از منابع معدود انگلیسی است که به خوبی "تناقضات" و بدفهمی‌های اندرسون از آراء گرامشی را نمایان می‌سازد.
- The Gramscian moment: Philosophy, hegemony and Marxism. . (۲۰۰۹). Thomas, P. D
.Leiden ; Boston: Brill
- ۳ Integral state
- ۴ گرامشی، ص ۲۶۳
- ۵ پیشین، ص ۲۳۸
- ۶ مارکس به نقل از اندرسون، ص ۸

درس‌های یونان

هژیر پلاسچی

لنین پس از پیروزی انقلاب اکتبر اعتقاد داشت اگر کارگران کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی به یاری انقلاب روسیه نیایند و انقلاب را در کشورهای خودشان سازمان ندهند، انقلاب روسیه با سلسله‌ی پایان‌ناپذیری از مشکلات و اشتباهات روبه‌رو خواهد شد. طنین صدای لنین این روزها از آتن شنیده می‌شود. آنچه که در یونان می‌گذرد نه تنها در سرنوشت سرتاسر جهان، و بیش از همه اروپا تاثیرگذار است، بلکه پیروزی پروژه‌ی «سیریزا» در یونان نیز در گروی پیوندهای عملی و واقعی‌ای است که در سرتاسر جهان، و باز به ویژه در اروپا، برقرار می‌کند. با این وجود و به رغم تمام امیدی که پیروزی سیریزا در یونان آفریده است، پیشاپیش باید این را بدانیم که احتمال شکست پروژه‌ی سیریزا، نه به معنای ساقط کردن دولت بلکه به معنای به سازش کشاندن رهبران آن، بیش از پیروزی‌اش وجود دارد و بسیار ممکن است فشاری که دولت‌های اروپایی و نهادهای سرمایه‌ی مالی از این پس به یونان و دولت سیریزا وارد خواهند کرد، دولت را از اجرای برنامه‌هایش بازدارد. با این حال وقتی سراغ یونان سیریزا می‌رویم باید آن اندرز آنتونیو گرامشی را آویزه‌ی گوشمان کرده باشیم: بدبینی عقل و خوش بینی اراده.

کمونیست‌ها و پوپولیست‌ها

چند هفته پیش از انتخابات با چند رفیق یونانی در برلین قرار دیداری داشتیم تا بیشتر در مورد اوضاع یونان و به ویژه سیریزا بدانیم. این چند نفر کسانی بودند که نزدیک به شش ماه پیش از سیریزا جدا شده بودند چون اعتقاد داشتند سیریزا بیش از آنچه که باید به سمت «واقع‌گرایی» حرکت کرده و بعد از عدم موفقیت در انتخابات پیشین از رادیکالیسم اولیه‌ی آن کاسته شده است. با این وجود آن چند رفیق یونانی، احتمالن مانند بسیاری دیگر، چند روز پیش از انتخابات به یونان رفتند تا به

سیریزا را می دهند.

در واقع این اولین بار نیست که یک نیروی پوپولیست چپ‌گرا در انتخابات پیروز می‌شود و دولت را در اختیار می‌گیرد، آمریکای لاتین بیش از هر کجای جهان تجربه‌ی چنین دولت‌هایی را داشته است. ویژگی سیریزا اما این است که پس از سال‌ها حاکمیت انحصاری برنامه‌های نولیبرالی و الیگارشی سرمایه‌ی مالی، برای نخستین بار امکان پیروزی سیاست پوپولیستی چپ را در اروپا آشکار کرده است. برای کمونیست‌ها همراهی و دفاع از هر پروژه‌ی پوپولیستی چپ در عین وفاداری به ایده‌ی کمونیسم با رنجی دردناک و تلاشی مضاعف همراه خواهد بود. البته «کمونیست‌ها» نه به عنوان واحدی جدا از جامعه و مردم، بلکه به مثابه نیرویی درون جنبش مردمی که همواره بر ضرورت تداوم پیکار‌هایی بخش پافشاری می‌کنند و گشوده‌گی‌های پیش‌رو را نشان می‌دهند، نه آن شخصیت‌های برجسته‌ی ساکن در کمیته‌ی مرکزی «حزب کمونیست» که اعتقاد دارند تنها نیروی انقلابی موجود و ممکن اعضای حزب طراز نوین اند و بس و در وضعیت پیروزی سیریزا در انتخابات را به تمسخر می‌گیرند که خود دهه‌هاست غیر از شرکت در انتخابات کاری نکرده‌اند. کمونیست‌ها اما به دلیل همراه شدن با یک پروژه‌ی «رفرمیستی» از همراهان خود طعنه‌های زهرآلود خواهند شنید و با هر سازش مختصری که پوپولیست‌ها انجام دهند، پیش و بیش از دولت مورد هجوم قرار خواهند گرفت. با این وجود این کمونیست‌ها باید باشند که با تن زدن از ادغام در قدرت دولتی، نهادهای مقاومت مردم در برابر تهاجم سرمایه‌داری را سازمان دهند و نهادهای مردمی موجود را تقویت و مستحکم کنند، چرا که تنها یک سیاست‌رهایی بخش کمونیستی باور دارد هر پروژه‌ی پوپولیستی و لاجرم رفرمیستی هم با خطر شکست روبه‌روست و هم با امکان به سازش کشیده شدن رهبران.

در یک نمونه دولت چپ‌گرای بولیوی به ریاست جمهوری ایوو مورالس در دسامبر ۲۰۱۰ اجرای برنامه‌ی صندوق بین‌المللی پول در مورد حذف یارانه‌ها را از حذف یارانه‌ی بنزین و مواد سوختی آغاز کرد. به فاصله‌ی کمی مردم در تمامی شهرهای بولیوی به خیابان آمدند. آنها کسانی نبودند که مانند مخالفان دولت آئنده در شیلی توسط نهادهای وابسته به غرب اجیر شده باشند تا برنامه‌های سوسیالیستی دولت آئنده را به شکست بکشانند. شورشیان، فرودستان شهری، کارگران و دهقانانی بودند که ایوو مورالس آنها را به خوبی می‌شناخت و با شیوه‌های مبارزه‌ی آنها آشنایی داشت. او در واقع خود برآمده از «جنبش به سوی سوسیالیسم» بود که یکی از مهم‌ترین سازمان‌های مبارزاتی دهقانان کوکاکار بولیوی محسوب می‌شد. شورشیان که در برخی مناطق

مسلح شده بودند از همان شیوه‌های سنتی مبارزه استفاده کردند. آنها مسیرهای منتهی به فرودگاه بین‌المللی لاپاز را مسدود کردند، در خیابان‌ها آتش افروختند تا مانع تردد نیروهای پلیس شوند و برخی ساختمان‌های دولتی را تصرف کردند. بعد از دو روز مورالس اعلام کرد دولت او از اجرای طرح حذف یارانه‌ها چشم‌پوشی کرده است و در عوض با اتکا به نیروی شورش‌گرم‌های بلندی در جهت اصلاحات اقتصادی سوسیالیستی برداشت.

سازماندهی فرودستان و به حاشیه‌رانده‌شده‌گان در یونان امروز نه تنها برای دفاع از دولت سیریزا بلکه مقدم بر آن برای دفاع از دستاوردهای اصلاحات سوسیالیستی دولت در برابر خود دولت، ضروری است. تنها در پرتو چنین سازماندهی‌ای است که پروژه‌ی سیریزا می‌تواند پیروز شود و افق‌های نوینی را به سوی ابداع اشکال هر دم‌نوشونده‌یی از کمونیسم بگشاید.

یونانیزه کردن اروپا

مازاد پیروزی سیریزا در یونان حتا پیش از پیروزی اش، به بیرون از مرزها سرایت کرد. اولین تشکیلات «خواهر» سیریزا هر چند تنها کمی بیش از یک سال از تاسیسش می‌گذرد اما یکی از بخت‌های اصلی پیروزی در انتخابات ماه می اسپانیا محسوب می‌شود. اقبالی که بخشی از آن را بدون شک مدیون پیروزی سیریزا در یونان خواهد بود. هر چند از تاسیس «پودموس» تنها یک سال می‌گذرد اما برخی از رهبران آن کسانی هستند که در مبارزات بولیوی و ونزوئلا حضور داشته‌اند و تجربه‌ی مبارزات جاری در این کشورها را به اسپانیا آورده‌اند. تنها اسپانیا نیست که این روزها به آتن چشم دوخته است. تمامی کشورهای اروپایی که در جریان بحران اقتصادی با تحمیل سیاست‌های ریاضت اقتصادی و خصوصی‌سازی منابع و امکانات در قبال پرداخت وام‌هایی که تنها آنها را مقروض‌تر کرده است، به آستانه‌ی ورشکستگی رسیده‌اند یا ورشکست شده‌اند، حالا به یونان امید بسته‌اند و در راس همه پرتغال و ایتالیا.

مهم‌ترین چالش سیریزا البته در مرکز اروپا قرار دارد. جمهوری فدرال آلمان که با تزریق مستقیم وام‌های پرداختی به کشورهای فقیرتر اتحادیه‌ی اروپا، از جمله یونان، به بانک‌های خودش توانسته بحران اقتصادی را در آلمان، دست‌کم برای مدتی، مهار کند. بیهوده نیست که اکثریت جامعه‌ی آلمان به معنای دقیق کلمه به حفظ وضع موجود رای داده‌اند. در واقع هم سیاست‌های دولت پیشین که ائتلافی بود از حزب دموکرات مسیحی با حزب لیبرال دموکرات تفاوت چندانی با سیاست‌های دولت جدید که ائتلافی است از حزب دموکرات مسیحی با حزب سوسیال دموکرات

ندارد. به مجموع اینها باید وضعیت حزب چپ آلمان را اضافه کرد. حزبی به شدت فاسد شده توسط سیستم پارلمان‌تاریستی که لااقل جناح غالب بر آن سال‌هاست به جذب آرای سنتی سوسیال‌دموکرات‌ها امید بسته است و چنان در چنبره‌ی احزاب چپ مرکز گفتار شده که تشکیلات بی‌سامانی مانند «دزدان دریایی» نیز به راحتی می‌تواند بخشی از آرای آن را تصاحب کند. با این وجود اگر سیریزا بتواند به وعده‌های خود در مورد بازپرداخت نکردن وام‌ها، پایان دادن به سیاست‌های ریاضت اقتصادی، افزایش تامین اجتماعی و ملی کردن منابع و امکانات عمل کند، جزیره‌ی آرام مرکز اروپا بحران را با چند سال تاخیر تجربه خواهد کرد. به همان اندازه که فرودستان و به حاشیه‌رانده شده‌گان کشورهای دیگر به یونان چشم دوخته‌اند، یونان هم برای پیشبرد اصلاحات سوسیالیستی به تغییری عمیق در آرایش نیروهای سیاسی در سطح اروپا نیاز دارد.

جنبش شکست‌نخورده‌گان

هر چند پیروزی سیریزا در یونان اکنون تمام رسانه‌ها را اشغال کرده است تا از «وحشت» جدیدی بنویسند که اروپای متحد را تهدید می‌کند، اما یک تصویر با دقت از پیروزی سیریزا کسر می‌شود. سیریزا، و پودموس نیز، هیچ کدام ائتلاف‌های انتخاباتی نیستند. شرکت در انتخابات و به دست گرفتن قدرت دولتی تنها بخشی از پروژه‌ی سیریزا برای مبارزه با گسترش نولیبرالیسم و مقاومت در برابر سیاست‌های ریاضت اقتصادی بوده است. سیریزا از سال ۲۰۰۴ و از درون مبارزات روزمره‌ی مردم بیرون آمده، اعضای آن همواره در مبارزات خیابانی حضور داشته‌اند و یکی از جریان‌های اصلی سازمان‌دهنده‌ی اشغال میادین در یونان بوده است. سازمانده‌ی سیریزا در محله‌ها، کارخانه‌ها، دانشگاه‌ها و هر کجایی که می‌توان جبهه‌ی مقاومت مردمی را سازمان داد، وجود دارد. پودموس نیز از درون جنبش اشغال میادین در اسپانیا بیرون آمده و پس از فروکش کردن این جنبش، جریان اصلی سازماندهی مردمی، با الهام از تجارب بولیوی و ونزوئلا بوده است.

تفاوت عمده‌ی سیریزا و پودموس با تجارب به لحاظ شکلی مشابه، نظیر حزب سبز آلمان، این است که آنها هرگز از گذشته‌ی خود شرمگین نبوده‌اند. حزب سبز آلمان که از درون شکست جنبش‌های رادیکال دهه‌های شصت و هفتاد میلادی بیرون آمد، متشکل از جوانان سابق بود که روزهای آرمان‌گرایی را پشت سر گذاشته بودند و حالا آمده بودند تا در قدرت دولتی سهیم شوند، امانه برای تغییر وضع موجود بلکه برای تحکیم وضع موجود. آنان با اعلام برائت از گذشته‌ی انقلابی خودشان از ساختار نمادین می‌خواستند که ایشان را به رسمیت بشناسد. آنها پیش از حضور

در قدرت مانند نیای بزرگشان، فاوست آلمانی روح خود را به قدرت فروخته بودند. برخی از فعالان سابق جنبش ۸۸ نیز که در انتخابات ۱۳۹۲ از موضعی مشارکت جویانه شرکت کردند، پیروزی سیریزا را مصداقی می‌دانند برای ارجحیت «رنال پولتیک» به آنچه که «سیاست اتوپایی» می‌خوانند. آنها البته فراموش می‌کنند سیریزا یک شور مدیاتیکی انتخاباتی نیست. فعالان سابق جنبش ۸۸ از دو هفته پیش از انتخابات تصمیم به «مبارزه» گرفتند و از فردای انتخابات خاموش شدند. یکی دو هفته‌ی البته از تشکیل کارگروه‌های مطالبه‌محور و فهرست کردن مطالبات نوشتند، و تنها نوشتند، اما تنور انتخاباتی که سرد شد، رفتند «کتاب بخوانند». گفتند رای می‌دهیم که بعد سازماندهی کنیم اما بزرگترین چیزی که سازماندهی کردند مراسم استقبال از هیات دولت در فرودگاه بود. حالا از سیریزا می‌نویسند و فراموش می‌کنند سیریزا درست در مقابل همان سیاست‌های اقتصادی‌ای قد افراشته است که دولت متبوع ایشان، در حال اجرای آن است. و دریغ از حتایک کلمه، حتایک کلمه در نقد آنچه که دولت روحانی دارد پیش می‌برد و البته به جای آن کرور کرور مباحث عمیق و تاملات استاتوسی. آنها زمانی به انتخابات تن دادند که شکست را پذیرفته بودند، سنت‌رهای بخش خیابان را نفی کرده بودند و تا محافل جمع و جور فرهنگی «امیدوارشان» عقب نشسته بودند.

سیریزا اما حداقل هنوز جنبش شکست خورده‌گان نیست، از گذشته‌ی خودش نه دست می‌شویید و نه اعلام پشیمانی می‌کند. و مهم‌تر از همه سیریزا تاکنون به صندوق رای خلاصه نشده است. و این مهم‌ترین تفاوت پوپولیسیم چپ است یا چپ‌هایی که به هوراکشان یک کابینه‌ی امنیتی راست تبدیل شده‌اند.

راهی که گشوده خواهد شد

بحران اقتصادی در اروپا موضوع جدیدی نیست اما پاسخی که پروژه‌ی سیریزا در برابر اروپا می‌گشاید، بدون شک پاسخ جدیدی است. دولت‌های مستقر در غرب اما نمی‌خواهند چیزی تغییر کند، برای آنها فلاکت مردم یونان و اسپانیا مهم نیست. آنها می‌خواهند وضع همین‌ی که هست بماند و در عین حال با توصیه‌های شبه اخلاقی از قدرت گرفتن پوپولیسیم فاشیستی راست و جریان‌های افراطی و فاشیستی مذهبی جلوگیری کنند. در انتخابات پیشین که سیریزا در آن شکست خورد، نه تنها آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان و نیکولا سارکوزی، رییس جمهور وقت فرانسه بلکه مسئولان صندوق بین‌المللی پول هم تهدید کردند اگر سیریزا برنده‌ی انتخابات باشد، مردم یونان را تا سر حد

اخراج از حوزه‌ی یورو و ممنوعیت ورود مواد غذایی به یونان تنبیه خواهند کرد. آنان البته به خوبی می‌دانند سیریزا پاسخی است در عمل به بحران فزاینده‌یی که در یک سوی آن با افزوده شدن به سیاست‌های مهاجرت‌ستیزی و به حاشیه راندن خارجی‌ها فضا را برای سربازگیری گروه‌های فاشیستی مذهبی نظیر داعش مهیا می‌کند و از سوی دیگر فرودستان و طبقه‌ی متوسط هراسان از بحران را در ناامیدی کامل از تغییر واقعی توسط احزاب سنتی به سمت احزاب پوپولیستی و فاشیستی راست می‌کشاند. تداوم حکمرانی آنان به ادامه‌ی این وضعیت گره خورده است. آنان روی طبقه‌ی متوسطی شرط بسته‌اند که در هراس از «تروریست‌های اسلامی» و «فاشیست‌های نژادپرست»، حفظ وضع موجود را انتخاب کنند. با این حال سیریزا امکان‌های جدیدی را گشوده است، امکان‌هایی برای شنیدن فریادهای اروپایی که صدای آن هرگز به گوش نرسیده است.

منہا ہے